

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	اسدپور، خسرو، ۱۳۳۳- غلامی، اسماعیل
عنوان و نام پدیدآور	حماسه آدینه : تاریخ شفاهی جانباز سرافراز حمیدرضا آدینه/مصاحبه و تدوین خسرو اسدپور ؛ بازآفرینی و ویراستاری آرزو حیدری ؛ [ به اهتمام ] اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس استان مرکزی.
مشخصات نشر	اراک: اندیشه مطهر، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	۲۸۰:ص؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۷۴۴۴-۹۰-۰ ریال ۲۵۰۰۰۰:
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	کتاب حاضر در راستای برگزاری اولین کنگره ملی نقش امام خمینی <sup>(ع)</sup> در دوران دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی منتشر شده است.
عنوان دیگر	تاریخ شفاهی جانباز سرافراز حمیدرضا آدینه.
موضوع	آدینه، حمیدرضا، ۱۳۴۴- -- مصاحبه‌ها
موضوع	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات
موضوع	: Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸ Personal narratives --
موضوع	جانبازان -- ایران -- خاطرات
موضوع	Disabled veterans -- Iran -- Diaries:
شناسه افزوده	اسدپور، خسرو، ۱۳۳۳ -، مصاحبه‌گر
شناسه افزوده	حیدری، آرزو، ۱۳۵۶-، ویراستار
شناسه افزوده	بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس. اداره کل حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس استان مرکزی
شناسه افزوده	کنگره ملی نقش امام خمینی <sup>(ع)</sup> در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی ( نخستین : ۱۳۹۷ : اراک)
رده بندی کنگره	DSR۱۶۲۹/ ۵۱۴۱/ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	۰۸۴۳۰۹۲/۹۵۵:
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۴۳۶۳۷۱

# حماسہ آدینہ

تاریخ شفاهی  
جانباز سرافراز حمیدرضا آدینہ

مصاحبہ و تدوین : خسرو اسد پور  
بازآفرینی و ویراستاری : آرزو حیدری

تلفن: ۰۸۲-۳۲۲۶۶۰۸۲ - ۰۸۶-نمبر: ۰۸۳-۳۲۲۶۶۰۸۳ - ۰۸۶- www.shohud.ir

◆ حماسه آدینه

◆ تدوین: خسرو اسدپور

◆ ویراستاری و باز آفرینی: آرزو حیدری

◆ ناشر: انتشارات اندیشه مطهر

◆ صفحه آرا: بوستان فرهنگی کوثر

◆ نظارت کیفی و آماده سازی: علیرضا مرادی

◆ کارشناس فنی: دکتر اسماعیل نادری

◆ نظارت بر چاپ: وحید صادقی

◆ نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۸

◆ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

◆ چاپخانه: چاپ هم کیشان

◆ قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

◆ شابک: ۰-۹۰-۷۴۴۴-۶۰۰-۹۷۸ ISBN

◆ حق چاپ برای اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان مرکزی محفوظ است.

◆ **با حمایت:** کنگره ملی نقش امام خمینی<sup>(ره)</sup> در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی

اداره کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان مرکزی

مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس بسیج سپاه روح‌الله<sup>(ره)</sup> استان مرکزی

◆ **مرکز پخش:** اراک/ میدان امام حسین<sup>(ع)</sup> مرکز حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع

مقدس بسیج سپاه روح‌الله<sup>(ره)</sup> استان مرکزی - تلفن ۰۸۳-۳۲۲۶۶۰۸۳-۰۸۶

## فهرست مطالب

۹	مقدمه :
۱۳	پیش گفتار
۱۷	فصل اول - کودکی و پیروزی انقلاب اسلامی
۲۷	فصل دوم - دوران دفاع مقدس
۱۷۱	فصل سوم - گفتگو با خانواده‌ی حمیدرضا آدینه
۱۷۳	گفتگو با خانم اکرم گلی
۱۸۱	گفتگو با آقای احمد آدینه
۱۸۹	گفتگو با نصرت اله نباتی
۱۹۹	فصل چهارم - گفتگو با هم‌زمان حمیدرضا آدینه
۲۰۱	گفتگو با آقای رحیم غلامی
۲۱۷	گفتگو با آقای احد هاشمی
۲۳۷	فصل پنجم - حمیدرضا آدینه در قاب تصویر
۲۶۱	فصل ششم - اسناد و مدارک

با تقدیر از فرماندهان، پیشکسوتان و رزمندگانی که در راستای تصحیح و تکمیل اطلاعات و وقایع نگاشته شده در این کتاب ما را یاری دادند.

- اسماعیل نادری
- سعید وفایی مقدم
- محمد داودآبادی
- اسماعیل غلامی
- رحیم غلامی

به نام حضرت دوست

تاریخ پُرفرازونشیب مَلّتِ بزرگ ایران، همواره با افتخارآفرینی و غیرتمندی قهرمانان این مرزوبوم آمیخته است. مادران این سرزمین، سال‌ها قصه‌های دلاورمردی قهرمانان پیشین، مانند میرزا کوچک خان جنگلی، ستارخان، باقرخان، امیرکبیر، رئیسعلی دلواری و ... را با افتخار برای فرزندان خویش نقل می‌کردند و آرزویشان این بود که روزی فرزندان این چنین بزرگ پرورش دهند. آنگاه که سایه‌ی ظلم و ستم حکومت ستم‌شاهی بر سر این مَلّت سنگینی می‌کرد، ناگاه خورشیدی از سرزمین آفتاب، تابیدن گرفت و پس از سال‌ها مبارزه، طومار حکومت سیاهی را درهم پیچید.

مردی که فخر این سرزمین و فخر شیعه بود و تا قیام قیامت هم خواهد ماند. مردی که دَم مسیحایی‌اش همگان را زندگی بخشید و آن‌ها را به میدان مبارزه با ظلم و ستم و استبداد فراخواند؛ تا اینکه بنای حکومت الهی را بنیان نهاد. حکومتی نوپا که چون خاری بود بر چشم استعمار، استبداد و سلطه، این شد که از هر سوی موردتهاجم کوردلان قرار گرفت و انتظار می‌رفت که با کینه‌توزی‌هایی چنین گسترده، این نظام نوپا ساقط گردد.

هزاران هزار جوان پرورش‌یافته‌ی مکتب عاشورا که دَم مسیحایی امامشان، آنان را به جوش و خروش واداشته بود، به میدان مبارزه و جهاد شتافتند و هزاران رئیسعلی دلواری و کوچک جنگلی دیگر تجلی یافت؛ تا هیچ‌گاه مادران این سرزمین برای قصه‌هایشان قهرمان کم نیاورند، شاعران در وصفشان بسرایند، هنرمندان چهره‌هایشان را به تصویر بکشند، مورخان تاریخشان را باز بنگارند و آیندگان به داشتن این قهرمانان بر خود بیالند.

امروز که سال‌ها از دفاع جانانه و دلاورانه‌ی این ملت می‌گذرد، بر ماست که این قسمت از دفتر تاریخ ایشان را هر چه بیشتر بشناسیم و بشناسانیم و نگذاریم یاد و خاطره‌ی رشادت‌ها، دلاوری‌ها، ایثارگری‌ها و ... این قهرمانان به فراموشی سپرده شود. همان‌گونه که رهبر فرزانه انقلاب فرمودند: «امروز، فضیلت زنده نگه داشتن یاد شهدا، کمتر از شهادت نیست.»

در همین راستا، ستاد کنگره ملی نقش امام (رحمه‌الله علیه) در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی کوشیده است تا روزنه‌ای بگشاید برای ورود به سیره و سبک زندگی ایثارگران و حماسه‌آفرینان تا نسل‌های آینده با تأمل در آن، به افتخارآفرینان خویش بیالند. این اثر تجلّی دهنده‌ی گوشه‌ای از فداکاری و رشادت‌های فرزندان «خطه‌ی آفتاب» است.

باری! بر خویش وظیفه می‌دانیم که ضمن ارج نهادن به تلاش همه‌ی فعالان این حوزه و آرزوی ارائه‌ی آثار بهتر در آینده، از شما خوانندگان گران‌قدر نیز سپاسگزاری کنیم و تقاضای همکاری و همفکری داشته باشیم. با آرزوی عزّت، اقتدار و عظمت روزافزون ایران اسلامی.

**دبیرکل کنگره ملی نقش امام خمینی (ره)**

**در دفاع مقدس و ۶۲۰۰ شهید استان مرکزی**

**سرتیپ دوم پاسدار محسن کریمی**



## مقدمه :

بررسی ریشه‌ها و شرح وقایع جوامع بشری با نگرش تاریخی، یکی از کارکردهای تاریخ است. البته روشن است که علم تاریخ برای رسیدن به این هدف، در گردآوری داده‌ها و پردازش آن‌ها از روش‌های تازه‌ای بهره برده است که «تاریخ شفاهی» یکی از آن‌ها است. تاریخ شفاهی که روشی تازه برای گردآوری خاطرات و روایت‌های شفاهی رخدادهای تاریخی است، شاید از جهاتی کهن‌ترین شیوه‌ی تاریخ‌نگاری نیز به شمار آید و با تعیین معیارها و استانداردهای لازم برای این روش تازه - که جایگاه ویژه‌ای در تاریخ‌نگاری یافته - می‌توان آن را شاخه‌ای از «علم تاریخ‌نگاری» قلمداد نمود.

در حقیقت محتوای تاریخ شفاهی از طریق فرآیند مصاحبه به‌دقت می‌آید که شامل مشاهدات و تجربه‌های تاریخی اشخاص یا نقل‌قول‌های آنان از دیگر حاضران در صحنه‌ی تاریخ است. تاریخ شفاهی به‌واسطه‌ی جزئی‌نگری، دخالت «شناخت روان» در بیان و نگارش تاریخ، مستندسازی و اصالت بخشی، روش مناسبی برای تدوین و ثبت دقیق تاریخ و شناساندن درست رخدادهای است.

آنچه از این گونه‌ی تاریخ‌نگاری حاصل می‌شود، روایت مستندی است که در کنار اطلاعات دیگر، تا اندازه‌ای، بخشی از «ناگفته‌ها و اسرار» و «معماها»ی تاریخی را - به‌ویژه در حوزه‌ی تاریخ معاصر - بیان و حل می‌کند. چنین شیوه‌ای

این بستر را برای محقق فراهم می‌کند که رخدادها را نه از یک روزنه که به مثابه نوعی تجربه‌ی گروهی بنگرد و به واکاوی آن بپردازد، هم‌چنین در قضاوت تاریخی به استنادهای بیش‌تری دست یابد و در سیر مطالعاتی، خود از اعتمادی بیش‌تر و کارش از اعتباری بهتر برخوردار شود.

با نگاهی به جنگ‌های دوران معاصر درمی‌یابیم که دفاع مقدس ملت ایران نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر به شمار می‌رود که یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی آن حضور همه‌ی اقشار و طبقات اجتماعی است؛ بنابراین برای نگارش دقیق تاریخ دفاع مقدس باید به سراغ شاهدان عینی این رخداد در سطوح مختلف رفت. این امر نیز تنها با رعایت دقیق اصول و فرآیندهای تدوین تاریخ شفاهی میسر می‌شود.

یکی از مشکلات تدوین تاریخ شفاهی در این دوره این است که هرچه از سال‌های دفاع مقدس دورتر می‌شویم بیماری، فراموشی خاطرات و کاهش حافظه‌ی ناشی از کهنلت شاهدان آن، نقش مخرب خود را بیش‌تر می‌نمایاند. از سوی دیگر، بر اثر سیر طبیعی تاریخ، در سال‌های گذشته شماری از فرماندهان و رزمندگان دفاع مقدس رخت از جهان فانی بسته‌اند که این خود، ضایعه‌ی جبران‌ناپذیری در گردآوری خاطرات و تدوین تاریخ شفاهی تلقی می‌شود.

بنابراین از آنجاکه مرور زمان، گردآوری منابع شفاهی تاریخ دفاع مقدس و تدوین آن را تهدید می‌کند، ضروری است همه‌ی آثار و اسناد دفاع مقدس با شیوه‌های علمی گردآوری و ثبت و منتشر شود. در این راستا «سازمان اسناد و مدارک دفاع مقدس» با درک اهمیت و آگاهی از این رسالت و مسئولیت و بانگیزه‌ی جهادی، گام‌هایی را در راه ثبت و نشر خاطرات فرماندهان و نیروهای

حاضر در رخداد‌های هشت سال دفاع مقدس برداشته است؛ دفاعی که پرافتخارترین روزهای مقاومت و پایداری ملت ایران را پدید آورده و امروز ثبت و ضبط درس‌ها، تلخی‌ها، شادی‌ها و زوایای گوناگون آن درگرو نهضت گسترده‌ای برای تحقق این کار بزرگ است.

امید است با توکل به خداوند منان و همت والای کارشناسان و متخصصان عرصه‌ی تاریخ‌پژوهی و تاریخ‌نگاری بتوانیم گنجینه‌های ماندگار این «دوران طلایی» را به‌عنوان میراث گران‌بهایی برای ترویج فرهنگ ایثار و شهادت در نسل‌های آینده به یادگار بگذاریم.

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس

سازمان اسناد و مدارک دفاع مقدس



## پیشگفتار

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ

سوگند به قلم و آنچه می نویسند.

آنچه قلم نجوا می‌کند و اندرون و سرّ ضمیر را بر صفحه‌ی سپید روزگار می‌نگارد؛ نقش‌بندان لحظه‌هایی جاودانه است که از گم‌خانه تاریخ فرا یاد می‌آید و خاطره‌ی وجود و هستی ملّتی را زنده نگاه می‌دارد. این‌گونه، تاریخ و فرهنگ از نسلی به نسلی منتقل می‌شود و پشتوانه پیشرفت و تجربه آیندگان خواهد بود. بیان سرگذشت حمیدرضا آدینه و آدینه‌ها، یاد کسانی است که اقتدا به عشق کرده و جمعیت خاطر را در پریشانی حلقه‌های نبرد و جانبازی جسته‌اند و پیشانی به خاک ستایش خاکریزهای میدان جنگ ساییده‌اند. ای دریغ که لحظه‌های این چنین زیستن، در غبار فراموشی بماند! آنجا که هر متاعی زمعدنی خیزد؛ بی‌تردید عشق و بصیرت نیز از سنگ‌های تفتیده جبهه جوشیده است. چرا که آستین افشاندن از هر آنچه گندم خور آدم است، دل می‌خواهد و یقین می‌خواهد و عشق و عشق! و به قول سعدی، اینان به دل ربودن مدام معینند.

حیف بود مردن بی عاشقی      تا نفسی داری و نفسی بکوش  
 سرکه ز درپای عزیزان رود      بارگران است کشیدن به دوش

آنچه پیش روست، سرگذشت مردمانی است که برای پاسداری از دین، خاک و وطن، سفر و جنگ را برگزیدند، مرگ را به جان خریدند، جام شهادت نوشیدند، پاره‌ی تن هدیه کردند و تندرستی را وا نهادند و پس از هشت سال نبرد، پیروزمندانه و سربلند، میدان رزم را بدرود گفتند و برای داشتن و ساختن دوباره، تلاشی از سر آغاز کردند.

از خدا جوییم توفیق ادب  
 آرزو حیدری

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِیْنِ النَّوَسِیْنِ رِحْلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَیْهِمْ فَخِصْمٌ مِّنْ قَضَىٰ كُتِبَ وَبِئْسَ  
مَنْ یُّنْفِرُ وَمَا یَدَّبُّ لَهَا تَبَدُّلًا  
بِه نام خدایند <sup>بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ</sup>

در مقله احد انجام وظیفه کردن بوجوانان در مقابل دشمنان  
تا دزدان مسلح هم زیبا بود و هم سخت . اما بیروی از امر ولایت  
«أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أُمَّةً مُّسْلِمَةً» در آن سزایا بجرانی  
بر همگان فرضی ای واجب بود .

حقه برو تسکین از حجوعه بنیاد حفظ اکثرا که رسالتی سب عظیم به عهده  
داشت و دولت ما از جانب خدا نداد در قالب استقامت و پایداری  
آسیبان می سازند . و به مزه خود تمام معظم رهبری حضرت الانجمنه ای احد ظالم العالمی :  
زنده نگه داشتن خاطرات سخته اکبر از سخات نسبت

سخات نقدی و سکر را از حجوعه بنیاد حفظ اکثرا دارم که این اهانت را  
باها هتلی و رؤیت خودم و نیز تأیید دیگر همزمان جمع آوری کرده و  
و بر صاحبان اصلی آن که مردمان مؤمن و غیرت مند ایران می باشد . بعد  
خوده اند . سلام و درود بر سجد الیرت و تمامی سجد او امام سجد . . .  
امید دارم که این سده خیر را از دعای خیر و عاقبت بخیری ملت عزیز  
ایران محروم نگردد باشد .

حُبُّ اَحدِ هَرِ حَقِیْقَ کَلَمَتِیْ هَی فَرَاوَلِی دَرِی اَمَّا بَرِکَاتِی وَ سَرْدَارِیِی کَی اَرِی سَبَدَه  
بیشتر بوده اند و انشاء الله که آنها نیز بر حق و وظیفه خون عمل کنند .  
کردن تکلم احد هیچگاه جنوب غرب است « سجد استغنی  
کلام پیشگوییان و انجمنه ای احد  
محمد رضا آدینه

۱۳  
۵  
۹۷





فصل اول:

## کودکی و پیروزی انقلاب اسلامی



## آقای آدینه خودتان را معرفی کنید و بگویید دوران کودکی را چگونه سپری کردید؟

حمیدرضا آدینه هستم. در سال ۱۳۴۴ در روستای هفته به دنیا آمدم. روستای هفته، در حدود ۳۰ کیلومتری شهر اراک و ۲۰ کیلومتری شازند قرار دارد. آن موقع حدود ۱۷۰۰ نفر جمعیت داشت؛ ولی الان به شهر شهباز تبدیل شده و حدود ۷۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

ما یک خانواده شش نفره بودیم. سه برادر و یک خواهر به همراه پدر و مادرم. در محیط امن و آرام روستا بزرگ شدم. پدرم کشاورز بود و از این طریق گذران زندگی می‌کرد. من فرزند دوم خانواده بودم. پدر و مادرم به اعتقادات مذهبی پای‌بند بودند. در کنار پدر کشاورزی می‌کردم. همچنین کارهای دامداری، گله بانی و باغداری هم انجام می‌دادم. پدرم در فصل بهار و تابستان کشاورزی می‌کرد و با شروع فصل سرما برای کارگری به تهران و اهواز می‌رفت.

وقتی هنوز پنج ساله بودم، پدرم ما را برای نماز صبح بیدار می‌کرد. می‌توانستم ذکرهای نماز را بگویم؛ ولی نماز را به طور کامل بلد نبودم. یعنی فرق بین نماز صبح و ظهر و عصر را نمی‌دانستم. با خودم می‌گفتم چطور نماز ظهر و عصر چهار رکعت است و باید سبحان الله بگویم! اما نماز صبح را نباید بگویم! کسی نبود جواب سوال مرا بدهد. در ذهن کودکان خود این طور نتیجه گرفتم که حتما

یادشان رفته یا بلد نیستند که بگویند؛ برای همین خودم وقتی نماز صبح را می‌خواندم، سبحان الله را هم اضافه می‌کردم تا نماز کاملی خوانده باشم و ثوابش هم بیشتر باشد.

تا اینکه به سنّ مدرسه رسیدم. آن موقع سپاه دانش بود و روستای هفته هم مدرسه داشت. مدرسه‌ای به نام کوروش. از اوّل تا پنجم ابتدایی را در روستا خواندم. یادم است مرا زودتر به مدرسه فرستادند. به دلیل اینکه شناسنامه‌ام را زودتر گرفته بودند. ابتدا چند سوال از من پرسیدند و گفتند چون خوب جواب دادی، می‌توانی سر کلاس بنشینی!

تابستان‌ها به کلاس قرآن می‌رفتم. روحانی که به روستای ما می‌آمد، کلاس قرآن تشکیل داده بود. در مسجد، مکتبّی می‌کردم و چای می‌دادم. برای مسجد هیزم جمع می‌کردم. پای صحبت‌ها و قصه‌های روحانی مسجد می‌نشستم و در هیئت‌های روستای «هفته» و اطراف آن فعالیت داشتم. صدای خوبی هم داشتم و در مراسم مختلف نوحه و تعزیه می‌خواندم. وقتی کلاس پنجم تمام شد، به دلیل مشکلات مالی خانواده و نبود امکانات تحصیلی درس را ترک کردم و مشغول کار شدم. شرایط زندگی سخت بود و معمولاً پدرهای قدیم دوست داشتند، پسرشان کار کند و کمک خرج خانواده باشد. ولی من دوست داشتم یا کارکنم- کار فنی یاد بگیرم- یا درس بخوانم. ولی پدرم مخالف بود و می‌خواست من در کنارش بمانم و کشاورزی کنم.

این باعث شد بالاخره من از خانواده جدا شوم و از روستای هفته به اراک بروم. باید بگویم ما در آن زمان با توجه به شرایط سخت زندگی خیلی کودکی نکردیم. در واقع اجازه نداشتیم. وقتی از مدرسه می‌آمدیم باید کار می‌کردیم. یک

عمو داشتم که خیلی جدی و سختگیر بود. همین که از مدرسه می‌آمدم و مشغول نوشتن مشق می‌شدم، گاهی با چوب سنجد کتک می‌زد و اجازه نمی‌داد، بنویسم و می‌گفت باید مشقت را سر کلاس می‌نوشتی! باید پیش گوسفندها می‌رفتم یا برای گاوها علف می‌آوردم! می‌گفت، وای به حالت اگر گوسفندها به زمین همسایه بروند. آن موقع همه در کنار هم زندگی می‌کردیم. شاید به خاطر سختی‌های آن زمان، روحیه مقاومی پیدا کردم و توانستم بعدها مشکلات کردستان و در کل سختی‌های روزگار را تحمل کنم.

### چگونه به اراک آمدید؟

برادرم اراک ساکن بود. همچنین دایی و عمه و تعدادی از اقوام آنجا بودند. در اراک در خیابان طالقانی، کوچه کریمی، کنار نانوايي سنگکي، در خانه یکی از اقوام ساکن شدم. وقتی وضعیت مرا فهمید که تنها هستم، یک اتاق به من داد. در آن زمان من ده یازده سال بیشتر نداشتم. روزها می‌رفتم در یک مکانیکی کار می‌کردم و روزی پنج تا تک تومانی مزد می‌گرفتم و پنج شنبه و جمعه هم که تعطیل بود، می‌رفتم کارگری و بنایی و برای آن چهل - پنجاه تومان دستمزد می‌گرفتم که بتوانم زندگیم را بچرخانم.

### پدر و مادرت به دیدن شما می‌آمدند؟

پدر و مادر و برادرم به من سر می‌زدند. یک‌بار پدرم آمد و گفت باید برگردی! گفتم چون به من گفته‌ای که آدم بی‌عرضه‌ای از آب در می‌آیم بر نمی‌گردم. می‌خواهم روی پای خودم بایستم.

### تا چه مقطعی درس خوانده‌اید؟

در آغاز جنگ، من پانزده ساله و محصل بودم؛ ولی بعد ترک تحصیل کردم و در مکانیکی مشغول به کار شدم. بعد از جنگ، در مجتمع رزمندگان که اداره آموزش و پرورش به نام شهید رحیم آنجفی احداث کرده بود، در مقطع راهنمایی و دبیرستان درس خواندم. و بعد از جنگ هم از دانشگاه امام حسین<sup>(ع)</sup> فوق دیپلم گرفتم.

### از فعالیت‌های خود در دوران انقلاب بگویید؟

سال‌های قبل از پیروزی انقلاب بود. بسیاری از مردم روستای هفته، هنوز خیلی امام را نمی‌شناختند؛ اما پدرم امام را می‌شناخت و مرا با امام آشنا کرده بود. از ستمگری‌های رژیم شاه و ساواک برایم گفته بود. کم‌کم جذب فعالیت‌های انقلابی شدم. در اراک عکس حضرت امام را می‌خریدم بعد به روستای هفته می‌بردم و می‌فروختم. دوباره از همان پول، عکس‌های بیشتری تهیه می‌کردم و دوباره می‌فروختم. به بچه‌های انقلاب وصل شده بودم. با فرزندان مرحوم بابایی، از جانبازان زمان انقلاب، که مدتی هم کارمند بنیاد شهید بود، راه‌پیمایی می‌رفتیم. در تظاهرات جلوی دانشگاه اراک و دور باغ ملی شرکت می‌کردیم.

یادم است یک روز که در تظاهرات دور باغ ملی بودم و مردم داشتند مجسمه شاه را پایین می‌آوردند و شعار می‌دادند، یک پاسبان من را نشان کرده بود و دنبالم کرد. من سریع فرار کردم و به قهوه‌خانه دایی‌ام که دور باغ ملی بود، پناه بردم. دایی‌ام گفت چه خبر است؟ گفتم یک پاسبان دنبالم می‌کند و می‌خواهد مرا کتک بزند. وقتی پاسبان به قهوه‌خانه رسید، دایی گفت این پسر، خواهرزاده

من است. من خودم تنبیه‌اش می‌کنم؛ اهل این حرف‌ها نیست. اصلاً فکر نمی‌کنم او بوده باشد! آنجا آدم زیاد است، حتما اشتباه گرفته‌ای! خلاصه از دست پاسبان نجات پیدا کردم.

روز ۱۲ بهمن سال ۱۳۵۷ بود. عمه‌ام یک تلویزیون چوبی بزرگ داشت. همه نشسته بودیم و داشتیم صحبت‌های حضرت امام را گوش می‌دادیم. حضرت امام تازه به ایران آمده بود. با آن عشق و هیجانی که در من ایجاد شده بود؛ از اینکه حضرت امام را زنده می‌دیدم که دارد صحبت می‌کند، گریه می‌کردم. ساواکی‌ها برای یک لحظه تصویر را قطع کردند، اما تصویر دوباره برگشت. من به جای خوشحالی و خنده، گریه می‌کردم که حضرت امام را دیده‌ام.

**چرا گریه می‌کردی؟ چرا حضرت امام را دوست داشتی؟ در آن سن نسبت به این مسایل چه پیشی داشتی؟**

من حضرت امام را به دلیل ظلم ستیزی و اینکه طرفدار مظلومان بود دوست داشتم. تصویر ساواکی‌ها که جوان‌های مردم را می‌کشتند و ناخن‌های دست و پاهای‌شان را می‌کشیدند، در ذهنم بود. همیشه با خودم می‌گفتم اگر انشاء الله حضرت امام بیاید، جلوی این ظلم‌ها را می‌گیرد و از کارهایی که خارجی‌ها و امریکایی‌ها در کشور انجام می‌دهند، جلوگیری می‌کند.

بعد از جریان ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب که بحث بنی صدر پیش آمد و شعارهایی علیه دکتر بهشتی داده شد، در راه پیمایی‌ها شرکت می‌کردم. منزل من نزدیک دانشگاه بود و با دوستانم می‌رفتیم جلوی دانشگاه تجمع و بعد تا باغ ملی تظاهرات می‌کردیم. بعد از پیروزی انقلاب که پایگاه‌های مساجد تشکیل

شده بود، من با افراد آگاه‌تر و جوانان با انگیزه‌تری آشنا شدم، که مرا به وادی فعالیت‌های جدی‌تر کشاندند. وقتی در آن سن کم و با وجود کم سواد؛ درک صحبت‌ها و تکلیف‌های حضرت امام برایم سخت بود، با توضیح و تفسیری که این دوستان می‌کردند، اطلاعات و علاقه‌مندی من بیشتر می‌شد.

همیشه به مسجد امام حسین<sup>(ع)</sup> در خیابان طالقانی می‌رفتم. در واقع اول به پایگاه بسیج در مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> در باغ پروین می‌رفتم. آنجا آموزش ژسه<sup>۱</sup> و ام یک<sup>۲</sup> دیدم. حدود یک ماهی که آنجا بودم. بعداً پایگاه شهید بهشتی در مسجد امام حسین<sup>(ع)</sup> به عنوان پایگاه اصلی راه اندازی شد. برای آموزش‌های اصلی به آنجا می‌رفتیم و شب‌ها در کوچه پس‌کوچه‌ها نگرهبانی می‌دادیم. من بعداً همین الگو را در روستای هفته پیاده کردم.

گفتم هفته هم نیاز به پایگاه بسیج دارد. با خود گفتم چه اشکالی دارد من به روستا بروم و همه جوانان را جمع کنم، نسبت به انقلاب توجیه‌شان کنم تا یک پایگاه تشکیل بدهیم. سال ۱۳۵۸ بود. قبلاً هم با اعضای پایگاه امام حسین<sup>(ع)</sup> این موضوع را در میان گذاشته بودم. آنجا آقایان غلام‌عباس اسکندری، حسن اکبری، علی آقاجانی مرا می‌شناختند و آنجا آموزش دیده بودم. البته اسلحه که نه فقط

۱- ژسه: یک تفنگ جنگی اتوماتیک ساخت شرکت هکلر و کخ که به اختصار ژ۳ گفته می‌شود. در سال ۱۹۵۹ توسط آلمان غربی ساخته شد و بیش از ۶۰ کشور از آن استفاده کردند. برد اسلحه ۳۷۵۰ متر و تغذیه آن ۲۰ فشنگ است.

۲- ام یک: ام یک گزند یک تفنگ جنگی آمریکایی و نخستین اسلحه نیمه اتوماتیک که در سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۷ کاربرد داشته است.



یک چوبدستی داشتم. با تعدادی از بزرگان روستا؛ مثل ملا جواد، آقای نظری،<sup>۱</sup> برادر شهید مهندس نظری و... صحبت کردم آنها هم موافقت کردند. جوانان ده را جمع کردیم. برای حفظ امنیت روستا، چند گروه تشکیل دادیم. گفتیم امکان دارد منافقان به روستا نفوذ کنند یا دزدها امنیت اینجا را بهم بزنند. در آنجا هم جوانان به نوبت شبها در کوچه ها نگهبانی می دادند. حالا یکی با شمشیر، با قمه، تفنگ سر پر و با هر سلاحی که در دست داشتند. یک ساختمان نیمه کاره هم بود که آنجا را پایگاه کرده بودیم.

با توجه به سن کم، اهالی روستا چگونه حرف شما را پذیرفتند و همراهی کردند؟

چون بحث امنیت روستا بود، این پیشنهاد را پذیرفتند و از طرفی من فعالیت انقلابی هم داشتم و آنها در جریان بودند و بزرگان روستا هم خیلی کمک و همراهی کردند.

شما که در شهر ساکن بودید، چگونه به جوانان روستا هم کمک می کردید؟

روزها سرکار می رفتم و شبها به روستا بر می گشتم و دوباره هر صبح با مینی بوس روستا به اراک می آمدم.

۱ - ملا جواد، از بزرگان و ریش سفیدان آبادی بود.

۲ - شهید عباس گلستانی، در تاریخ ۱۳۴۵/۰۷/۰۱ به دنیا آمد. وی یکی از بسیجیانی بود که بعدها به عضویت سپاه پاسداران درآمد و در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۷ در عملیات والفجر ۸ (فتح فاو) به شهادت رسید.